

بنیادگرایی اسلامی و رسانه های غربی

<?xml encoding="UTF-8?">

از زمان قرون وسطی تا به امروز، شرق شناسان غربی نتوانسته اند بدون پیش فرض های ذهنی خود به معرفی اسلام بپردازند. اینان همواره از چارچوب هایی به اسلام و مسلمانان نگریسته اند که مصالح سیاسی غرب، تنها از رهگذر آن ها به دست می آید. تاریخ غرب، اسلام را دینی شیطانی معرفی نموده که جامه ای کفرآلود بر تن کرده است. در دیدگاه غربی ها مسلمانان - به ویژه عرب ها - دو ویژگی دارند: اول صادرات نفت و دوم تروریسم. در این میان رسانه های گروهی غرب که نقش عمده ای در تبلیغات علیه اسلام ایفا می کنند، به ارایه ی چهره ای خشونت بار از مسلمانان، همت گماشته اند.

بنابراین، اسلام یک تهدید جدی برای پیشرفت تمدن غرب محسوب گردید و پس از فروپاشی کمونیسم که به «خطر سرخ» مشهور بود، «خطر سبز» نام گرفت؛ خطری که چونان سرطانی در حال انتشار است و ارزش های غربی را که به نماد ارزش های انسانی تبدیل شده است، به نابودی خواهد کشاند. به کارگیری فن آوری و یکه تازی رسانه های غربی از یک سو، و ناتوانی رسانه های کشورهای اسلامی در برابر غرب از سوی دیگر، به ترسیم هرچه نکوهیده تر چهره ای نابسامان از اسلام و مسلمانان یاری می رساند.

علاوه بر این، عوامل متعدد دیگری مانند جنگ های صلیبی، گسترش حکومت عثمانیان در اروپای شرقی، مشارکت مسلمانان در جریان استقلال هند و مبارزه با انگلیس، و بالاخره به رسمیت نشناختن اسراییل، در این امر نقش به سزایی داشته و دارند. هم چنین رفتارهای خود مسلمانان نیز در این مسأله بی تأثیر نبوده است؛ هواپیماربایی، گروگان گیری، هجوم عراق به کویت و مرگ دموکراسی در بیشتر کشورهای اسلامی در این مسأله تأثیر گذاردند. (2)

البته غربی ها نیز در برخی از این جریان ها به گزافه گویی پرداخته و برخی دیگر از آن ها نیز درک درستی از مسایل مسلمانان نداشته اند. رسانه ها هم برای جذب بیشتر خوانندگان، بینندگان و شنوندگان از هر نوع شایعه ای استفاده نمودند. بدین ترتیب چهره ی کریهی از مسلمانان در ذهن غربی ها نقش بست، تا آن جا که حتی معیارهای والای انسانی اسلام نیز نادیده گرفته شد.

پوشش تبلیغاتی

مهم ترین رسانه هایی که در اروپا و امریکا وقایع جهان اسلام را پوشش می دهند، عبارتند از: شبکه های رادیویی - تلویزیونی، روزنامه ها و مجله های خبری کثیرالانتشار، و فیلم های سینمایی که بی گمان همه ی آن ها در خدمت اهداف گردانندگان خود به کار گرفته می شوند. علاوه بر این رسانه ها، می توان به کتاب ها و بحث و گفت وگوهایی که به هدف شناخت اسلام و مسلمانان برگزار می شوند، اشاره کرد. هرچند این گفت وگوها نیز، صبغه ای غربی دارند و معمولاً در چارچوب های ازپیش تعیین شده حرکت می کنند³ و رسانه ها نتایج این نشست ها را از طریق تلویزیون، سینما، رادیو و کاریکاتور به غربی ها منتقل می نمایند.

تروریسم اسلامی، اصطلاحی است که روزنامه نگاران درباره ی مسلمانان به کار می برند و شهروندان غربی این

مفهوم را بر تمامی مسلمانان تعمیم می دهند. «ادوارد سعید» در کتاب معروف خود «تغطية الإسلام» (1981 م) از نقش برجسته ی رسانه ها پرده برمی دارد: «واژه ی اسلام که در نگاه اول مفهومی ساده و قابل فهم به نظر می رسد، در حقیقت بسیار پیچیده بوده و آمیزه ای از خیال پردازی ها و ایدئولوژی هایی است که امروزه در غرب معنایی نادرست را القا می نماید. به خصوص پس از آن که ایران توانست افکار عمومی اروپا و امریکا را به سوی خود جلب کند، پوشش خبری فعالیت های مسلمانان افزایش یافته است، تا آن جا که برنامه هایی برای شناخت هرچه بهتر اسلام و تحلیل عملکردهای مسلمانان ساخته شد. در بیشتر این برنامه ها، مفهوم صحیحی از اسلام ارایه نشده است».

اکنون که بیش از دو دهه از گفته های ادوارد سعید می گذرد، غرب هم چنان بر مواضع خود در مورد اسلام تأکید می کند و رسانه های غربی، مغرضانه و سودجویانه به ساخت پیکره ای ناموزون از اسلام اهتمام می ورزند. بدون تردید، وحشت از مسلمانان و دینی که پیام آور نگون بختی بشر است، نتیجه ی منطقی فعالیت های رسانه های غربی می باشد؛ رسانه هایی که مسلمانان را مظهر هراس آفرینی معرفی کرده اند. رسانه های غربی برخی از ساختارها و عملکردهای گروهی از مسلمانان را به همه ی جهان اسلام - که به «STEREOTYPE» معروف است - تعمیم می دهند. بر اساس تعریف «هاربر»، STEREOTYPE نمایی شفاف و بسیار ساده از اشخاص، موءسسات یا رخدادهایی است که افراد بسیاری را دربر می گیرد و معمولاً بدون در نظر گرفتن تفاوت ماهیتی افراد هر گروه، تنها یک تعریف از همگان ارایه می کند که غالباً این تعریف ها نیز جنبه های منفی اشخاص و گروه ها را دربر می گیرد.

رسانه های غربی هر از چندگاه، حوادث ناگوار در کشورهای اسلامی را به تصویر می کشند و با این عمل، نمایی ناهمگون از اسلام و مسلمانان در ذهن بینندگان خود به وجود می آورند. کلیشه سازی درباره ی افراد و احزاب با کمک رسانه ها امکان پذیر می شود، از این رو بینندگان و خوانندگان، همه ی افراد و احزاب درون کلیشه را با یک چوب می رانند، زیرا رسانه های غربی به سانسور خبری می پردازند و در این راستا از عکس ها، تیترها و عنوان های غلط انداز استفاده می نمایند. علاوه بر این، باید مشکلات زبانی رسانه های کشورهای اسلامی و نبود خبرگزاری های پیشرفته ی دولتی را بر این مسأله افزود. اگرچه به صورت جسته و گریخته، تلاش هایی برای راه اندازی «مراکز خبرگزاری اسلامی در غرب» انجام پذیرفته است، اما متأسفانه این پروژه نیز ناتمام مانده و هنوز هم نمی توان به صورتی کلان، در مورد اسلام، اندیشه و عملکرد مسلمانان به خوبی اطلاع رسانی نمود. کارگردانان رسانه های غربی نیز از ناتوانی همکاران مسلمان خود در کشورهای اسلامی استفاده کرده و در نوشته ها و برنامه های خود، ناعادلانه «بنیادگرایی اسلامی» را تهدیدی جدی برمی شمردند.

با تجزیه ی شوروی، تهران مرکز ایدئولوژیست های ضدغرب قلمداد گردید. پیش از این نیز، تسخیر سفارت امریکا توسط دانشجویان مسلمان ایرانی، روابط ایران و امریکا را در هاله ای از ابهام فرو برد و پس از آن، فتوای ارتداد «سلمان رشدی» که به مسلمانان جهان جانی دوباره بخشید، چهره ی اسلام و ایران را بیش از پیش رعب آور جلوه داد.

«ساموئل هانتینگتون» استاد دانشگاه هاروارد، معتقد است که رویارویی اسلام و غرب، از مهم ترین چالش های سیاسی آینده می باشد. وی برخورد تمدن ها را جایگزین جنگ سرد و نزاع های ایدئولوژیک می داند و از مردم می خواهد که به تمدن های خود روی آورند: تمدن های غربی، اسلامی، کنفوسیوسی چینی، امریکای لاتینی، ارتدکسی و.... در این هنگام، نزاع فقط در نقطه ی برخورد تمدن ها به وقوع خواهد پیوست، نه بر سَرِ ایدئولوژی هایی

چون فاشیست، کمونیست یا دموکراسی. در این میان، جدال میان اسلام و غرب از استمرار بیشتری برخوردار خواهد بود.

هانتینگتون، از واهمه‌ی روزافزون غرب از اسلام پرده برمی‌دارد؛ غرب، اسلام را دشمن دموکراسی می‌شمارد، چراکه بر اساس دیدگاه آنان، تنها با جدایی از دین می‌توان به دموکراسی دست یافت. اما دیگر اندیشمندان غربی، نظری غیر از دیدگاه وی ارائه کرده‌اند. «جان اسپوزیتو»، «پیتر برگر» و عده‌ای دیگر از متفکران غربی، جدایی از دین را پدیده‌ای نوظهور می‌دانند که برای کاستن قدرت بنیادگرایی به وجود آمده است. هانتینگتون اسلام را خاستگاه آسیب‌های دموکراسی دانسته است، بی‌آن که دلایل کافی درباره‌ی ادعای خود ارائه نماید. این در حالی است که اسپوزیتو نظری کاملاً متفاوت دارد: «این که اسلام را تهدیدی برای مصالح غرب بدانیم، خود تحریف سرشت واقعی اسلام است. علاوه بر این، انکار حقایق بنیادین جهان اسلام و چشم‌پوشی از نقاط مشترک آن با غرب را در پی دارد».⁴

برخی از نظریه‌پردازان غربی، رخدادها و جنبش‌های همه‌ی کشورهای اسلامی را درهم آمیخته و یکسان می‌دانند؛ محبوبیت احزاب اسلامی تونس و الجزایر، فعالیت‌های تروریستی احزاب رادیکالی مسلمان مصر، بی‌ثباتی جمهوری‌های تازه استقلال یافته‌ی آسیای میانه، درگیری‌های سنی‌ها و شیعیان لبنان برای تصاحب حکومت، انتفاضه‌ی فلسطین، همیاری مسلمانان جهان با مسلمانان بوسنی و هرزگوین، جنگ‌های داخلی حکومت اسلامی سودان و مسیحیان جنوب آن کشور، تلاش ایران برای افزایش قدرت اقتصادی و گسترش نفوذ خود در خلیج فارس و آسیا، و بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی نیویورک... این گروه با آمیزش این رویدادها، در تلاش هستند تا بی‌ثباتی کشورهای اسلامی را به اثبات برسانند.

اگرچه نمی‌توان، بر همه‌ی ایدئولوژی‌ها و عملکردهای مسلمانان نامی نهاد، ولی روزنامه‌نگاران غربی تمامی جنبش‌ها و حرکت‌های مسلمانان را در زیر اصطلاح «بنیادگرایی» جای داده‌اند؛ طالبان که دست‌پروردگان سازمان سیا هستند، رهبران ایران که دشمن سرسخت ایالات متحده محسوب می‌شوند، احزاب مسلحی چون حزب الله لبنان، برخی از سنت‌گرایان مسلمان چون عربستان سعودی که دوست امریکا به شمار می‌آید، جمهوری لیبی که به دشمنی با امریکا برخاسته است و بسیاری دیگر از این گروه‌ها، همه و همه از نگاه روزنامه‌نگاران غربی «بنیادگرا» می‌باشند.

بنیادگرایی، برای اولین بار در سال 1910 میلادی به کار گرفته شد و ریشه‌ای پروتستانی دارد. از آن پس، به تمامی گروه‌هایی که از اطاعت کلیسا سرباز می‌زدند، بنیادگرا اطلاق می‌گردید. پروتستان‌ها آزادی‌اندیشه در مورد دین و نقد انجیل را ممنوع می‌دانستند و بر مقدس بودن متن انجیل اصرار می‌ورزیدند. اسپوزیتو در کتاب «التهدید الإسلامی اسطورة ام حقیقة؟» به بررسی اصطلاح «بنیادگرایی اسلامی» می‌پردازد و آن را اصطلاحی غیردقیق و حتی غیرانسانی می‌نامد که بیش از اسلام برخورد غرب قابل انطباق است. وی آن را برخاسته از تجربه‌ی غرب می‌داند که غالباً بر جنبش‌های سیاسی دیگر کشورها نامی می‌نهند که از تجربه‌ی خود غرب حاصل شده است.

به هر حال، این اصطلاح امروزه کاربرد وسیعی یافته و به رغم نارسایی مفهومی خود، در مورد مبارزه طلبان مصری، ادیان نوظهور ژاپنی و مبلغان امریکایی افکار و عقاید انجیل به کار می‌رود. اگرچه فرهنگستانیان این اصطلاح را گمراه‌کننده و آبهستن معانی منفی دانسته‌اند، اما روزنامه‌نگاران هنوز هم از آن دست‌نکشیده‌اند. البته اصطلاح‌های مشابه نیز دست‌کمی از «بنیادگرایی» ندارند و سوءتعبیر را در پی دارند، چراکه نمی‌توان همه‌ی جنبش‌های بنیادگرا را حرکت‌هایی مبارزه‌جویانه نامید.

اکنون، با گذشت چند سال از تشکیل فرهنگستان فنون و علوم امریکا (برای شناخت هرچه بهتر مفاهیم) این اصطلاح معنایی خاص یافته است. نظرسنجی از کارشناسان علوم مختلف در کشورهای مختلف نیز که توسط دانشگاه شیکاگو انجام گرفت، منجر به تحقیق وسیعی در این مسأله گردید که نتیجه ی آن تالیف شش جلد کتاب درباره ی خاستگاه و علل پیدایش بنیادگرایی در پایان قرن بیستم است. در این تحقیقات آمده است که بنیادگرایان، خواهان تصاحب قدرت سیاسی و تغییر بنیادین جامعه هستند. بنیادگرایان را باید نسخه ی دیگری از سنت گرایان برشمرد که به دلیل پیش آمدهای نوین جهانی به نیروهای مبارزه جو تبدیل شده اند.

بنیادگرایان خود را نیروهای مدافعی می دانند که در صورت لزوم، برای مقابله با طرفداران جدایی از دین و تجددگرایان نه تنها از خشونت بهره خواهند جست، بلکه از هر ابزار دیگری - از اسلحه گرفته تا تلویزیون، روزنامه و کتب مقدس - برای تأیید عملکرد خود استفاده خواهند نمود.

تحلیل گران دانشگاه شیکاگو، میان بنیادگرایان ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) و جنبش های شبه بنیادگرایانه ی دیگر مانند هندو، بودایی و سیکی در هند و ادیان شرق آسیا (شینتو و پیروان مکتب کنفوسیوس) تفاوت قایل هستند. متفکران و آگاهان غربی، در چگونگی برخورد حکومت ها با بنیادگرایان به دو گروه تقسیم شده اند؛ برای مثال گروه نخست بر عملکرد «حافظ اسد» در برابر «اخوان المسلمین» و قتل عام آن ها در حلب (1982 م) صحنه می گذارند و گروه دوم، بهترین راه را سپردن حکومت به دست بنیادگرایان می دانند. با این همه، بیشتر آگاهان سیاسی غرب، تجددگرایی دینی را دستاورد عواملی مانند فروپاشی کمونیسم، ناتوانی دولت های ملی گرا در وفای به عهد پس از استقلال، ظهور بازار جهانی و بهره مندی اعضای آن و عدم بهره مندی کشورهای خارج از بازار دانسته اند. اما تقسیم افراد به خودی و غیرخودی در ایدئولوژی بنیادگرایان جایگاهی ندارد، بلکه عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه ی سرمایه ها را در رأس امور قرار داده اند. 5 اگرچه شعارهای سوسیالیست نمودن جهان عرب در استقلال آنان بی تأثیر نبوده است، اما این شعارها در جهان عرب انجام پذیر نبودند. 6

آگاهان سیاسی غرب بر این باورند که با گذشت بیست سال از انقلاب ایران، بنیادگرایی اسلامی در اکثر حکومت های شیعه و سنی راه یافته و از شمال افریقا تا کرانه ی باختری رود اردن و از افغانستان تا جمهوری های مسلمان تازه استقلال یافته ی شوروی سابق گسترش یافته است. اهمیت این مسأله در این است که بنیادگرایی توانسته است تا حدود زیادی خلأ ناشی از ناکامی شعارهای ملی گرایان، سوسیالیست های عرب و قومیت گرایان را پر کند و تهدیدی برای آن دسته از حکومت های منطقه باشد که دست به دست غرب سپرده اند.

تجددگرایی اسلامی رویکردی مردمی است که پیدایش آن دلایل مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی دارد. «گودفری جانسون»، در مقاله ی «تحدی الإسلام الجهادی» یکی از عوامل جاودانگی نیروی سیاسی اسلام را نقش محوری دین در حیات فردی و اجتماعی مسلمانان می داند. تأثیر دین به گونه ای است که شخص مسلمان از زندگی در بلاد غیراسلامی خودداری می کند.

وجود اسراییل در منطقه، عامل دیگری است که تجربه ی تلخ سرخوردگی کشورهای اسلامی محسوب می شود؛ مسلمانانی که نتوانستند سرزمین مقدس خود را از چنگال اسراییل برهانند. اکنون رژیم اشغالگر قدس نیز خود را نیرویی می داند که برای مبارزه با تروریسم و خشونت در منطقه آماده است و خواهان ایجاد صلح و ثبات در منطقه می باشد.

جانسون مشکلات اجتماعی و اقتصادی را بی تأثیر نمی داند و معضل بیکاری را از بزرگ ترین عوامل پیدایش «بنیادگرایی اسلامی» در کشورهایمانند الجزایر، تونس و اردن می شمارد. به نظر او مبارزه ی برخی از کشورهای

اسلامی با بنیادگرایان، در کوتاه مدت نتیجه بخش نخواهد بود، اما اگر حکومت را به آنان تقدیم کنیم، بی کفایتی و ناکارایی آن ها موجب پایان یافتن ایدئولوژی میلیتاریسم اسلامی بنیادگرایان می گردد.

رهنمودهایی به غرب

اگرچه غرب، تاریخ اسلام را به خوبی دریافته و دلایلی را که به مقابله ی اسلام و غرب منجر می شود، ریشه یابی نکرده است، اما گروهی از غربی ها اسلام رادیکالی را «شیطان سبز» نامیده اند که جانشین شیطان سرخ (شوروی سابق) شده است. آنان در تلاش هستند تا مبارزان غربی را برای نابودی اصول گرایان اسلامی برآشوبند. این دیدگاه ضدتاریخی، برخاسته از سادگی تمام عیار آن ها و در نتیجه، عدم آگاهی از پیچیدگی جهان اسلام است.

«جودیت میلر» در مقاله ی «مبارزه طلبی اسلام رادیکالی» می نویسد: بر همه ی کسانی که به حقوق جهانی بشر - به ویژه حقوق زنان - تشکیل حکومت های دموکراتیک، کثرت گرایی سیاسی، ایجاد صلح میان عرب ها و اسرائیل ایمان دارند، لازم است که از جنبش های خشونت بار جهان اسلام که بیشتر در خاورمیانه انجام می گیرد، برحذر باشند و روابط این حرکت ها را با ایران و سودان بررسی نمایند.

میلر نه تنها خواهان نظارت کامل غرب بر این گونه جنبش ها است، بلکه از آن ها می خواهد که با این پدیده به ستیز برخیزند و فریب شعارهای انسان دوستانه ای مانند دموکراسی و کثرت گرایی را نخورند. وی این گروه ها را دشمنان غرب، امریکا و اسرائیل می داند. برخی دیگر از همفکران میلر، یگانه هدف بنیادگرایان را جنگ آفرینی علیه غرب دانسته اند که کارایی آنان، تنها در رفع برخی مشکلات سیاسی خلاصه می شود؛ شعارهایی که هیچ گاه جامه ی عمل بر تن نخواهند کرد. حتی برخی از آنان بر این باورند که اگر اسرائیل هم از منطقه خارج شود، بر اشتباهات سیری ناپذیر قدرت طلبان بنیادگرا افزوده خواهد شد؛ یعنی شالوده های این جنبش ها، بر دشمنی با غرب و تمامی ارزش های آن استوار است.

اما عده ی دیگری از روشنفکران غربی که با دید بازتری به مسایل می نگرند، ضرورتی در این نمی یابند که اسلام را دشمن خویش برشمارند. به نظر آنان غرب نیز نباید همواره خود را نیازمند دشمنی مسلمانان بداند. از دیدگاه ایشان بنیادگرایی فقط یکی از رویکردهای جنبش های اسلامی است که نه تنها توان آسیب رساندن به غرب را ندارد، بلکه چنین اندیشه ای را حتی در سر نمی پروراند. این گروه به هیچ وجه مبارزه با جنبش های اسلامی از طریق به کارگیری سلاح ها و ترفندهای سیاسی گذشته را مناسب نمی بینند، بلکه بر این باورند که بنیادگرایی دوره ای گذرا از تاریخ جهان اسلام است، دوره ای که خود به خود از بین خواهد رفت و یا ناتوانی آنان در حل مشکلات جامعه، در صورت رسیدن به قدرت آشکار خواهد شد و غربی ها نباید در این مقطع از زمان، واکنشی انجام دهند و فقط باید راه بردباری را در پیش بگیرند.

«لیون هادار» در مقاله ی «کدام خطر سبز» می نویسد: بسیار بعید به نظر می رسد که بتوانیم اسلام را نیرویی یکپارچه در نظر بگیریم؛ نیرویی که توان رسیدن به دروازه های دین و سواحل اسپانیا را داشته باشد. در حال حاضر، اسلام به دفاع از حریم خویش و به مبارزه با بنیادگرایی - که ضداسلام است - مشغول می باشد. مسلمانان بوسنی و هرزگوین در یوگسلاوی سابق، در آستانه ی نابودی کاملی هستند که به وسیله ی صرب ها - که ارتباط عمیقی با کلیسای شرقی ارتدوکس دارند - اعمال می شود. صرب ها، به بهانه ی مبارزه با اسلام رادیکالی، پاک سازی نژادی را در بوسنی آغاز کرده اند. هادار، یهودیان ساکن فلسطین اشغالی را بنیادگرانی یهودی می نامد که از سال 1967م تا کنون، استقلال طلبان فلسطینی را قلع و قمع می کنند و در میان آنان گروه زیادی

از مسیحیان و مسلمانان سکولار نیز به چشم می‌خورند. گروه‌های تروریستی نئونازی‌ها در فرانسه و آلمان به اخراج پناهندگان مسلمان همت گماشته‌اند و در این راه از هیچ خشونت‌ی دریغ نمی‌ورزند. در آسیای میانه نیز بازماندگان ارتش کمونیسم به همراه میهن پرستان روسی به نبردی خون‌آلود با مخالفین حکومت - مسلمان و غیر مسلمان - مشغول هستند. جنگی که پناهندگان مسلمان را از تاجیکستان به افغانستان کشانید. در هند هم، هر لحظه بر نیروی دو حزب «پارتی‌جاناتا» و «شیفت سینا» - که از احزاب دیگر افراطی‌تر هستند - افزوده می‌شود.

هادار، در پایان مقاله‌ی خود می‌نویسد: «سناریویی که از امپراطوری جدید اسلام به رهبری ایران ساخته شده است، دستاورد واهمه‌ی بی‌دلیل غربی‌ها از جهان اسلام است».

اما «جان اسپوزیتو» در کتاب «تهدید اسلامی: اسطوره یا واقعیت؟» در پاسخ به این پرسش که «آیا اسلام تهدیدی برای غرب محسوب می‌شود؟» می‌نویسد: «پاسخ به این پرسش بیش از آن که به اسلام بستگی داشته باشد، به عملکرد خود غرب باز می‌گردد. اگر غرب به بهانه‌ی دفاع از ثبات خیالی خاورمیانه، به ساختارهای ناعادلانه‌ی منطقه یاری برساند، اسلام تهدیدی جدی علیه او به شمار خواهد آمد، ولی اگر به خواسته‌های مشروع کشورهای عربی‌گردن گذارد، نیروهای اسلامی به همکاری برای غرب تبدیل خواهند شد که در برپایی نظام‌هایی دادگستر و مردمی به غرب کمک می‌رسانند.

به نظر اسپوزیتو، باید به دولت‌هایی که به وسیله‌ی انتخابات به حکومت می‌رسند، فرصت بیشتری داده شود تا کارایی یا عدم کارایی آن‌ها مشخص شود. رویکرد اسپوزیتو همان دیدگاه «روبین رایت» و «عنسان سلامه» را در بر می‌گیرد. رایت، در مقاله‌ی «اسلام، دموکراسی و غرب» می‌نویسد: غرب مهم‌ترین درس جنگ سرد را نیاموخته است که آن باز داشتن دشمنان از نشر عقاید و افزایش نیروها است. غرب می‌تواند فرصت‌های به دست آمده را غنیمت بشمارد. برای نمونه در الجزایر، به جای فرصت دادن به نظامی سلطه‌جو برای بهره‌کشی از مردم، احزاب و توده‌های مردم را به برپایی دموکراسی دعوت نماید، زیرا بسیاری از احزاب و نیروهای آن کشور، دموکراسی را پذیرفته‌اند و غرب تنها از رهگذر آن می‌تواند به منافع خود دست یابد».

وی در ادامه می‌افزاید: «با توجه به بالندگی اندیشه‌ی اسلامی، غرب دو راه در پیش رو دارد: نخست این که از محل برخورد اسلام و دموکراسی آغاز کند؛ بدین ترتیب که با تکیه بر کثرت‌گرایی سیاسی، به کشورهای اسلامی بقبولاند، در فضایی آزاد و عادلانه به پذیرش نتایج انتخابات تن در دهند، و در صورت مخالفت کردن دولت‌های اسلامی با معیارهای دموکراسی، از توده‌ی مردم برای مقابله با آن‌ها استفاده نماید، بدون آن که زحمت دشمنی با اسلام را به خود داده باشد.

راه دوم، جلوگیری از انتشار عقاید این گروه‌ها از طریق همکاری با کشورهای است که به مبارزه با آن‌ها می‌پردازند. رایت، پیش‌گیری از چنین سیاستی را همانند مبارزه با کمونیسم، دشوار و طولانی مدت می‌داند. حتی دشواری کار در این مورد دوچندان است، زیرا مبارزه با ایدئولوژی‌ای که بر ساختار اقتصادی ناموفقی استوار است، بسیار آسان‌تر از مقابله با فرهنگ و عقایدی کهن می‌باشد. از این رو غرب باید بیش از پیش هوشیار باشد زیرا چه بسا همه‌ی احزاب اسلامی هم دست شده و به دشمنی با غرب برخیزند و از اعمال هرگونه خشونت‌ی دریغ نورزند. علاوه بر این به نظر می‌رسد بازداشتن این گروه‌ها و مبارزه با آن‌ها، گسست دوباره‌ای میان شرق و غرب را در پی داشته باشد. وی حتی تجددگرایی اسلامی را طیفی مخالف غرب می‌شمارد که غرب می‌تواند از این فرصت که به دوگانگی احزاب اسلامی منجر شده است، استفاده نماید و به اهداف خود نایل گردد.

«عنسان سلامه» در مقاله ی «اسلام و غرب» به گونه ای دیگر این پرسش را مطرح می کند: «غرب به غیر از سرکوبی خشونت در کشورهای اسلامی چه راهی در پیش رو دارد؟» او پاسخ خود را به صورت رهنمودهایی به غرب بیان می دارد:

1. بر دولت های غربی لازم است که گروه های اسلامی و عملکرد آن ها را بازشناسند. این امر هنگامی محقق می شود که غرب، اسلام را تهدیدی برای امنیت خود نداند. نگرستن به احزاب اسلامی به عنوان تهدیدی برای مصالح غرب، دیدگاهی به دور از عقل و انصاف، و برخاسته از عدم شناخت این احزاب و اختلاف های ماهیتی آن ها می باشد. ضمن این که در دیدگاه غربی ها اسلام تنها دشمن خطرناک آنان جلوه خواهد کرد.

2. غرب باید نیروهای میانه رو را به راه یابی در دستگاه دولت تشویق کند. این گروه ها باید در دو قوه ی قضاییه و مجریه فعالیت داشته باشند.

3. غرب باید از بی حرمتی به حقوق انسان ها و دست بردن در انتخابات انتقاد نماید، چرا که گفتمان غرب بر دو محور دموکراسی و حقوق بشر استوار است. اما گاهی غرب از شناخت دشمنان واقعی خود باز می ماند و در اجرای تصمیم گیری های سازمان ملل سر در گم می شود. غرب باید ظرفیت و توان خود را بالا ببرد، زیرا چه بسا ممکن است ارزش های غربی یا در جهان سوم تحقق نیابند یا مورد استهزا قرار گیرند. واکنش های غرب نسبت به حوادث الجزایر، ناشی از چالش های اخلاقی غرب است؛ غرب از یک سو شعار دموکراسی سر می دهد و از سوی دیگر، در صورت رسیدن بنیادگرایان به حکومت که از طریق انتخاباتی سالم صورت گرفته، از سپردن زمام امور به دست آنان جلوگیری می نماید و آنان را نژادپرست و ضد دموکراسی می نامد، بی آن که بنیادگرایان فرصتی برای اجرای مدل حکومتی اسلامی خود داشته باشند.

4. تمایل غرب به دخالت نظامی در کشورهای دیگر باید کاهش یابد. اگر مسلمانی جان غیر مسلمانی را به خطر بیاندازد، کشورهای غربی آمادگی خود را برای دخالت نظامی در این کشورها نشان می دهند: (کویت، مناطق کردنشین و سومالی، اما در کشورهایی که غیر مسلمانان، هم میهنان مسلمان خود را به خاک و خون می کشند، اثری از دخالت نظامی غرب دیده نمی شود. نمونه ی بارز آن کشتار بی رحمانه ی مردم بی پناه بوسنی و هرزگوین و پاک سازی نژادی آن ها توسط صرب ها است که بیش از یک سال به طول انجامید. تصمیم گیری های غرب و به ویژه دخالت نظامی آنان عوامل فراوانی دارد که منافع استراتژیک و سود به دست آمده از محل فروش اسلحه های نظامی از آن جمله می باشد.

5. غرب باید برای حل معضل بزرگ جهان اسلام اقدام نماید و برای برپایی دولتی فلسطینی تلاش کند. چه بسا تنها راه رهایی از اسلام رادیکالی، بازگرداندن قدس به فلسطینیان باشد.

«عنسان سلامه» در پایان می افزاید: «بی گمان ارزش های دوگانه ی غرب، سیاست دخالت نظامی و اهمیت بخشیدن به ایجاد امنیت در جهان اسلام، راه را برای به قدرت رسیدن بنیادگرایان هموار خواهد کرد.

اگرچه تاریخ شناخت غرب از اسلام، سرشار از سلطه گری و تاخت و تاز به حریم یکدیگر است، اما اکنون زمان آن فرا رسیده که این تاریخ را از یاد ببریم. جنگ های صلیبی و تبلیغات صهیونیستی در ترسیم چهره ای افراطی از مسلمانان نقش موثری داشته اند. امروز باید از چهره ی واقعی اسلام پرده برداریم و حقایق آن را آشکار سازیم؛ جهان شمولی، ارزش های والای اخلاقی، اهمیت دادن به عدالت، برابری و کرامت انسانی، و دموکراسی از ویژگی های اسلام ناب است. برماست که این حقایق را از طریق رسانه های مختلف در معرض دید عموم قرار دهیم تا تصویری زیبا از اسلام، در ذهن همگان نقش بندد. غرب نیز باید در اندیشه ی کهن خود درباره ی اسلام، تجدید

نظر کند.

به آن دسته از کارشناسان غربی که میان اسلام و فقدان دموکراسی، عدم احقاق حقوق زنان و تنگناهای اقتصادی کشورهای اسلامی پیوندی ناگسستنی می بینند نیز باید گفت که ساختارهای سلطه جو نه تنها در جهان اسلام که بیش از آن در مناطقی چون روسیه، امریکای لاتین، چین و قسمت بزرگی از اروپا وجود داشته است. هم چنین، اتلاف ثروت ملی و ناتوانی دولت ها در اداره ی امور اقتصادی کشورها، به جهان اسلام اختصاص ندارد، بلکه ویژگی بسیاری از کشورهای جهان است. زن در کشورهای اسلامی، حقوقی مناسب تر از همتای خود در کشورهای آسیایی غیر مسلمان دارد و آموزه های مکتب اسلام همواره به احترام حقوق اقلیت ها، اعطای حق شهروندی به ایشان و جلوگیری از آزار آنان سفارش نموده است.

«خلدون شمع» در مقاله ی «تعریب و أسلمة الإرهاب»⁷ یکی از ابزارهای غیر انسانی تبلیغات غربی را «شیطان انگاری» غیر غربی ها می داند که از مسلمانان و عرب ها در ذهن دیگران «شیطان هایی» ساخته اند. وی، این دیدگاه های منفی را نه تنها مانعی برای سازش میان جهان اسلام و غرب می داند، بلکه تجاوزی آشکار به حقوق بشر برشمرده که از یک سو گفت وگوی شرق و غرب را به چالش می افکند و از سوی دیگر ترور شخصیت جهان اسلام می باشد.⁸

بنابراین برای خارج کردن جهان اسلام از قالب های پیش ساخته ی غرب پیشنهاد می شود که مسلمانان و عرب ها به وجود گروه های افراطی اعتراف کنند. با این توضیح که افراطی بودن این گروه ها هیچ رابطه ای با مسلمان بودن آنان ندارد و آن ها اقلیتی هستند که عملکردشان با گوهر اسلام ناسازگار است. البته باید دلایل پیدایش آن ها و به کارگیری خشونت توسط آنان را ریشه یابی نمود.

حال که می توان از همه ی رسانه ها استفاده نمود، لازم است که ما گوهر وجودی اسلام را آشکار سازیم. اندیشمندان اسلامی نیز موظف هستند که اسلام را از کلیشه های ساخته و پرداخته ی رسانه های غربی برهانند و برچسب هایی چون خشونت خواهی، هرج و مرج طلبی و مبهم بودن دین را از پیشانی اسلام بزدایند. این مهم با نشر حقایق راستین اسلام انجام می پذیرد؛ در غیر این صورت غربت اسلام به جایی می رسد که حتی مسلمانان ساکن غرب نیز این اتهام ها را وصله هایی جداناپذیر از اسلام قلمداد خواهند کرد.

با برپایی نشست ها و گفت وگوها می توان به استراتژی سودجویانه ی برخی رسانه های غربی پایان داد و اسلام واقعی را در اندیشه ی غربی ها ترسیم نمود. برای رسیدن به این هدف همکاری پایگاه ها و کانال های خبری جهان اسلام ضروری می باشد.⁹

باید توان دشمن را بازشناخت و از اندیشمندان اسلامی برای دفاع از حیثیت اسلام در همه ی عرصه ها (فرهنگی، سیاسی، فلسفی و...) بهره مند گردید.¹⁰

تمامی مسلمانان جهان موظف هستند که بار این مسئولیت سنگین را بر دوش بکشند، زیرا تنها با شناساندن صحیح اسلام به غرب است که می توان گام هایی استوار برداشت و زمینه را برای «گفت وگوی تمدن ها» فراهم نمود.¹¹

اسپوزیتو، بنیادگرایی اسلامی را اصطلاح غیر دقیق و حتی غیر انسانی می داند. او، این اصطلاح را برخاسته از تجربه ی غرب می شمرد که بر جنبش های سیاسی دیگر کشورها نام هایی می گذارند که از تجربه ی خود غرب حاصل شده است.

غرب از یک سو شعار دموکراسی سر می دهد و از سوی دیگر، در صورت رسیدن اسلام گرایان به حکومت از طریق

پی نوشت ها :

1. این نوشتار ترجمه ی مقاله ای است از خانم دکتر «الفت حسن أغا» با نام «الأصولية الإسلامية في الإعلام الغربي» 1995 م.
2. در این باره باید به کتاب هایی اشاره نمود که توسط خود مسلمانان نگاشته شده اند و از بی عدالتی هایی که در جهان اسلام وجود دارد، سخن گفته اند. برای مثال در مورد مسأله ی زن می توان به این کتاب ها اشاره نمود: منصور فهمی: المرأة في الاسلام، خليل عبدالكريم: العرب والمرأة، عبدالله محمد الغدامي: المرأة واللغة، قاسم اميني: تحرير المرأة، نوال السعداوي: المرأة والجنس، نصر حامد ابوزيد: دوائر الخوف...، فاطمه المرنيسي: هل انتم محصنون ضد الحريم و ده ها كتاب و مقاله ی دیگر.
3. «محمد اركون» در بزرگداشت دویستمین سال انقلاب فرانسه خطاب به حاضران می گوید: «اسلام هیچ گاه موضوعی جدی برای گفت و گو و مناظره ی علمی در اروپا و امریکا نبوده و همواره میدان بحث و بررسی علمی به یهودیت و مسیحیت اختصاص داشته است و به نظر من دور دانستن دین اسلام از مناظرات علمی که زمان زیادی است اعمال می شود، هیچ عذر موجهی ندارد. «الفكر الإسلامی نقد و اجتهاد، ترجمه و تعلیق: هاشم صالح، دارالساقی، الطبقة الثالثة 1998، بیروت، لبنان ص 314.
4. وحید عبدالمجید، صدام الحضارات: الاطروحة الخلافة الجديدة بعد نهاية التاريخ، الحياة، 18، 1993 م.
5. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: نبیل عبدالفتاح «سیاسية تشويه الصور والشعال الصراعات»، «العنف الديني في مصر» «المصحف والسيف» قاهره، مدبولی 1984 م.
6. ملخص اعمال ندوة و مناقشات مائدة مستديرة مع السيد حسن ترابی، 1992 م.
7. خلدون شمعة، تعريب و أسلمة الإرهاب، الشرق الأوسط، 1993 م.
8. خلدون سمعة، القولية السلبية كما تثيرها ممارسات اعلامية غربية، قضية شيخ العرب القبيح، الشرق الاوسط 1993 م.
9. عبدالغفار مصطفى، ماذا عن صورة الاسلام و المسلمين في لإذاعات الغربية؛ تشويه مع سبق الاصرار و التوصل، الشرق الاوسط 1993 م.
10. ممثلو 18 منظمة الاسلامية، ورقة عمل من رابطة المؤتمر الاسلامی للنهوض بالدعوة و الدعاة، الشرق الأوسط، 1993 م.
11. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: سعید بن سعید العلوی، جهود معرفية و ثوابت ایدیولوجية: صورة الاسلام في الوعي الثقافی الغربی، الشرق الأوسط، 1993 م. استراتیجیة جدیدة لتصحيح صورة الإسلام في الغرب، الشرق الاوسط، 1993 م. ضرورة التصدی لحملات تشوية صورة الإسلام، الشرق الاوسط، 1993 م.